

## در آداب

# ویراستار یکدنده\*

نوشته جنس بل Jess Bell

ترجمه علی محمد حق شناس

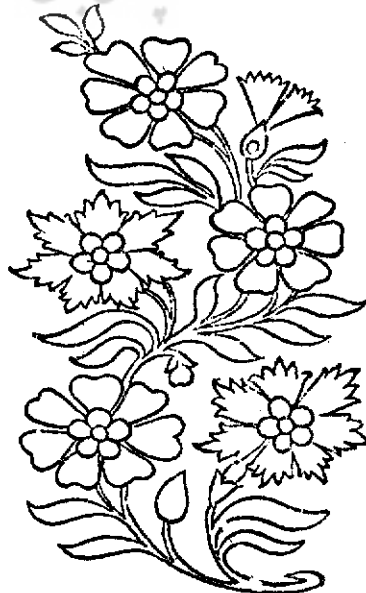
### چکیده مقاله

گاه پیش می‌آید که سازش از ویراستار ساخته نیست. اما در بیشتر اوقات، حتی وقتی حق هم با ویراستار است، وی باید به یاد بسپارد که اثر از آن نویسنده است؛ لذا هر تغییری در آن می‌باید با توافق با نویسنده صورت پذیرد.

### ۱ - گزینش و ارزشیابی اثر

در مرحله نخست، دو جای اساسی برای یکدندگی باز است. از آن دو یکی به نوع کتاب مربوط می‌شود و دیگری به انتخاب داور؛ یا خواننده مستخصی که کتاب را بخواند و درباره‌اش نظر بدهد.

تا آنجا که نوع کتاب در نظر است، امر گزینش ضرورتاً با سیاست کلی ناشر ربط پیدا می‌کند؛ اگر سیاست کلی ناشر در این باره یکدنده باشد، ویراستار گزینشگر نیز باید یکدندگی بخرج دهد. چنانچه یک مؤسسه نشر دانشگاهی از سیاستی پیروی می‌کند که در چارچوب آن، جا برای چاپ و بخش انواع خاصی از کتب - مثلاً کتاب داستان و مجموعه اشعار - باز نباشد، همان سیاست می‌باید فرضاً درباره مجموعه داستانهای کوتاهی هم که به دست



از من خواسته‌اند تا «در آداب ویراستار یکدنده» سخن بگویم؛ و دلیلش هم به گمانم این است که مرا به چشم چنین کسی می‌بینند. با اینهمه، هرچه فکر کرده‌ام حتی یک دسته از آثار هم به خاطر من نرسیده است که درباره آنها بتوانم در مقام یک ویراستار صمیمانه بگویم هرگز حاضر به سازش نیستم؛ یا به ویراستاری دیگر توصیه کنم هیچ سازش نپذیرد. پس در قاموس من، ویراستار یکدنده به معنای کسی است که از آنچه در عرف عام جزء وظایف ویراستاران در قبال قاطبه کتابخوانان، یعنی مصرف کنندگان کتاب، به شمار می‌آید، یا از آنچه هر آدم پروپاقرصی جزء وظایف آنان می‌داند، بیش از حدود ده درصد فاصله نگیرد؛ آنهم تنها در ده درصد از موارد و نه بیشتر (استدعا می‌کنم توجه داشته باشید که آنچه یاد کردم وظیفه ویراستار در قبال کارفرمای او نیست، در قبال نویسنده هم نیست، بلکه در قبال خواننده است و بس).

اگر این تعریف را بتوان پذیرفت، در چارچوب آن من ویراستاری یکدنده‌ام، مستثنی به آدابی خاص؛ و از دیگر ویراستاران هم می‌توانم با خیرخواهی تمام بخواهم تا در چارچوب همین تعریف و به همان آداب یکدنده باشند. این آداب چندان زیاد نیستند؛ اما بر هر یک سودی مترتب می‌تواند بود. پیش از هر چیز، خوب است کارهای ویراستار را به این چهار مرحله سرشکن کنیم: گزینش اثر (باضافه ارزشیابی آن)، ویرایش محتوا، ویرایش زبان، و نسخه‌خوانی.

رئیس همان دانشگاه نوشته و برای چاپ پیشنهاد شده است، اعمال گردد؛ نیز همان سیاست می‌باید دربارهٔ مجموعهٔ اشعاری اجرا شود که از طبع همسر مدیر عامل همان مؤسسهٔ نشر تراوش کرده است.

البته ویراستار می‌تواند بکوشد تا ناشر را به تغییر سیاست گزینشی خود ترغیب کند؛ یا با او به مذاکره بپردازد تا در این باره استثنایی قائل شود؛ و یا از او توضیحی بخواهد تا بر اساس آن بتواند کتابی را برای نشر بپذیرد که در مرز کتابهای پذیرفتنی و ناپذیرفتنی جای می‌گیرد؛ ولی مادام که سیاست کلی ناشر آشکارا نوع خاصی از کتب را مستثنی می‌کند، ویراستار موظف است از قبول چنان کتابها قاطعانه سر باز زند.

تازه، آثاری هم که طبق سیاست کلی ناشر پذیرفتنی قلمداد می‌توانند شد، باید با این سه ضابطه سنجیده شوند: کیفیت بالا، بازار فروش، و چیزی که می‌شود آن را پیامدهای سیاسی نشر یا عدم نشر آن آثار نام کرد و این سومی خوشبختانه برای اغلب ناشران مطرح نیست.

ناشران دانشگاهی همگی از خارج یا عوامل محدود کننده بر علیه نشر کتابهای بد رویارویند - از نوع کمیته‌های تخصصی در گروههای آموزشی دانشکده‌ها که اعضای آنها گزارشهای ویراستاران و داوران را دربارهٔ آثاری که به این مرحله از ارزشیابی رسیده باشند می‌خوانند و مورد بحث قرار می‌دهند. این کمیته‌ها هرگاه به اثری برخوردند که در آن نشانه‌هایی از بد بودن باشد و در عین حال ببینند که آن اثر از سوی داور یا گزینشگری که خود صلاحیت چندانی ندارد به عنوان اثر خوب تلقی شده است، در آن صورت، چه بسا که خواهان ارزشیابی مجدد آن گردند و این بار حکم کنند که یک متخصص، و یا کسی که آن متخصص تعیین می‌کند، اثر را دوباره ارزشیابی کند. هرگاه در هر مؤسسهٔ نشر دانشگاهی شمارهٔ کتابهای بدی که از مراحل مختلف ویرایش می‌گذرند و به چاپ و نشر می‌رسند بیش از اندازه بالا رود، و آن کتابها نقدهای ناجوری را در پی داشته باشند که خود سزاوار آند.

در آن صورت، مدیر عامل آن مؤسسه باید به دنبال ویراستاری دیگر بگردد، و یا دانشگاه مزبور به دنبال مدیرعاملی دیگر.

به هر تقدیر، مسئولیت قبول هر اثر و رد هر اثری دیگر به طور عموم به گردن شخص مدیر عامل و سر ویراستار آن مؤسسهٔ نشر باقی می‌ماند (هر چند هر قبول و ردی از این دست، خود بر اساس گزارش داوران خارجی و تأیید کمیتهٔ گزینش صورت می‌پذیرد). هر تصمیمی در این باره نوعاً بر پایهٔ ترکیب خاصی از همان سه ضابطه استوار است که در بالا برشمردیم؛ یعنی کیفیت بالا، بازار فروش و ملاحظات سیاسی. این که در رسیدن به چنین ترکیبی کدام یک از سه ضابطهٔ یاد شده نقش تعیین کننده‌تری را بازی می‌کند، از ناشر تا ناشر فرق دارد؛ با اینهمه، همهٔ ناشران هر اثر ممتازی را با حداقل امکان فروش می‌پذیرند؛ همان طور که هر اثر پرفروشی را هم با حداقل کیفیت بالا قبول می‌کنند. البته کتابهایی هم هستند که گرچه هم به لحاظ کیفیت و هم بازار فروش در مرتبه‌ای فروتر جای می‌گیرند، باز هم انتشار آنها به ملاحظاتی دیگر (سوی سه ضابطهٔ بالا) مطلوب قلمداد می‌شود؛ مثلاً از آن رو که انتشار آنها رضای خاطر کسی را فراهم خواهد آورد که جلب عنایتش برای مؤسسهٔ نشر اهمیت دارد، یا انتشار آنها به ایجاد دژ مستحکمی در حوزهٔ علمی تازه‌ای خواهد انجامید؛ و یا به تأمین شهرت مؤسسه و اقبال بدان کمک خواهد کرد.

ممکن است به نظر برسد که در این کارها هیچ جایی برای ویراستار یکدنده باز نیست، ولی وضع در عمل چنین نیست. ترکیبهای خاصی که از ضوابط سه گانهٔ بالا به دست می‌آیند بسیار ظریفند: کتاب خوب و بازار فروش بد، فلان نوع کتاب و بازار فروش خوب، فلان نوع کتاب و بهمان نوع بازار فروش همراه با دلایل دیگر به سود نشر آن، و نظیر اینها. به هر تقدیر، به فرض وجود نوعی ثبات مالی، می‌شود از پس این گونه داورسها با اطمینان به درستی آنها به خوبی برآمد و از این راه برنامهٔ انتشاراتی آبرومندی را پی ریخت؛ اما تنها با این شرط که هیچ راه نابابی در مؤسسه جا نیفتاده باشد که از رهگذر آن بتوان انواع کتابهای بد را از مراحل ارزشیابی گذراند و به مرحلهٔ چاپ و پخش رساند.

کار بسیار حساس در این مقام گزینش داور در خارج از محیط مؤسسهٔ نشر است، دآوری که اثر در دست بررسی را خواهد

خواند و ارزشیابی خواهد کرد. و این درست همان کاری است که بر سر آن هر ویراستار گزینشگری برآستی باید یکدنده بماند. اثری که از سوی هر اهل علم برجسته و وظیفه‌شناسی تأیید شود که خود در همان رشته مؤلف، یا، از آن هم بهتر، در رشته‌ای نزدیک به آن، تخصص داشته باشد، بی‌کمتر تردیدی سزاوار چاپ و پخش است. برعکس اثری که از سوی محبوبه مؤلف یا یار گرما به و گلستان او تأیید شود می‌تواند به درد چاپ و انتشار بخورد یا نخورد. (به یاد نیش قشنگی می‌افتم که می‌گویند دکتر جانسون هنگام خروج از کلیسای اعظم لیچفیلد پس از ادای مراسم مذهبی به جان آن اشرافی دماغ‌کنده زد که به او گفت: «دکتر جانسون، وعظ امروزتان بسیار عالی بود.» و جانسون جواب داد: «ممکن است، ولی این که تو هم فهمیده باشی، ممکن نیست.» باری، ویراستار خوب هنگام گزینش آثار، در مثل، از دکتر جانسون نظر خواهد خواست نه از مخاطبش).

هر مؤسسه نشری موظف است تا خود درباره بازار فروش هر کتاب و نیز درباره پیامدهای سیاسی هر تصمیمی که نسبت به آن گرفته می‌شود، رأساً داوری کند. اما داوری درباره کیفیت بالای کتاب فقط و فقط از همتایان مؤلف، به ویژه همتایان آموخته‌تر او، برمی‌آید، تنها اینانند که داوری‌شان در این باره قابل اعتماد می‌تواند بود. همان گونه که از حکایت جانسون هم برمی‌آید، اظهار نظرهای این گونه کسان بسا که برای همه طرفهای درگیر دردانگیز باشد، اما همین اظهار نظرها برای رسیدن به ارزشیابی درست و روشنی نسبت به کیفیت کتاب بسیار ضروری است. پس در این باره، توصیه من به هر ویراستار گزینشگری این خواهد بود که: تا آنجا که کاردت می‌برد یکدنده باش گو آن که مؤلف برای چاپ کتابش بی‌طاقتی کند، مدیر مؤسسه برای کتابهای پرفروش یا زودفروش‌تر فشار بیاورد، و شخص خودت هم برای مؤلف یا برای کتابش سروکله بشکنی. به سراغ بهترین متخصصی که می‌شناسی برو و بهترین گزارش را از او بخواه.

## ۲ - ویرایش محتوا

دوم، مرحله ویرایش محتوا است. من پیشنهادهایی را که درباره کاستن از مطالب کتاب یا افزودن به آنها می‌شود، و یا درباره تغییر در سازمانبندی مطالب، یا نمودارها و نقشه‌ها و دیگر

ابزارهای علمی آن می‌شود، همه را در این مقوله جای می‌دهم، خواه آن پیشنهادها از درون مؤسسه نشر نشأت گرفته باشد و خواه از بیرون آن؛ خواه مربوط به کاستن و افزودن و تغییرهای کلی باشد و خواه جزئی. ویراستار می‌تواند به مؤلف توصیه کند تا فصل تازه‌ای به منظور نتیجه‌گیری به آخر کتاب بیفزاید؛ یا سازمانبندی مطالب کتاب را با استفاده از عناوین فرعی (subhead) یا از انواع رهنمودها (guideposts) نظیر \*، -، یا بیشتر کردن فاصله دو سطر، محسوس‌تر و آشکارتر کند؛ یا جدولها و نمودارهای بلند را به ضمایم آخر کتاب ببرد؛ یا در شکل عرضه نقل قولها تجدید نظر کند. ویراستار، البته، می‌تواند در توصیه همه این نکات قاطعیت به خرج دهد و با اعتماد نشان دهد که حق با او است؛ اما من، در هیچ موردی از این شمار به هیچ روی به ویراستار توصیه نمی‌کنم که یکدندگی کند و در تمکین نسبت به نظر مؤلف، تردید به خود راه دهد؛ به ویژه در شرایطی که مؤلف، حتی پس از شنیدن پیشنهادهای اصلاحی او، در عقیده خود پافشارد. به باور من دامنه تعهدات ویراستار در همه این موارد تا آنجا کشیده می‌شود که دلایل خود را با روشنی و قاطعیت هر چه تمامتر به دست دهد. در هیچ یک از این موارد هیچ جایی برای یکدندگی باز نیست، صرف نظر از آن که ویراستار تا چه حد به درستی پیشنهادهای خود پایبند باشد. پیشنهادهای ویراستار می‌تواند کتاب خوبی را البته خواندنی‌تر کند؛ اما کتابی که خودش خوب است، هر چه پیش آید باز هم خوب است.

به هر حال، در مرحله ویرایش محتوا یک مورد هست که، به گمان من، ویراستار باید در برابر آن تا آنجا که می‌شود موضعی یکدنده اختیار کند و آن هنگامی است که هم خود ویراستار و هم یک یا چند داور متخصص اثری را به نسبت با محتوایش بسیار طولانی تشخیص داده‌اند. در چنین موردی اگر نویسنده حاضر نشود از سر و ته اثرش بزند، جای آن هست که عطاایش را به لقایش ببخشند. ولی در این که نویسنده تا چه حد باید از حجم اثرش بکاهد، جای سازش البته باز است. در این باره رسم رایج

در محیط کار من غالباً چنین است که فرضاً داور متخصص می‌گوید یک سوم اثر را باید زد؛ ویراستار می‌گوید نصف آن را باید زد (و یا برعکس)؛ نویسنده می‌پذیرد که سی درصد آن را بزند ولی در عمل می‌کوشد تا با حذف ده درصد کار را فیصله دهد. در چنین وضعی چه می‌باید کرد؟ بهترین کار آن است که ویراستار باز هم داور متخصص دیگری را از خارج به کمک فراخواند. چنین داوری غالباً به حذف مقدار بیشتری از نسخه تعدیل شده حکم می‌کند و نویسنده با اخم و تخم بدین کار تن می‌دهد. ولی در عمل، تا کار به این مرحله برسد همه طرفهای درگیر چنان در کش و قوس چانه‌زدنها خسته و وامانده می‌شوند که در بیشتر موارد عین دستنویس اثر را به دست نسخه‌خوان می‌سپارند و ضمن یادداشتی از او می‌خواهند تا در صورت امکان از حجم آن بکاهد. پس می‌بینیم در اینجا هم که آدم بنا بر اصول می‌خواهد یکدنده بماند، کارش از فرط خستگی به سازش می‌کشد. با این دیگر چه می‌شود کرد؟ تا بوده چنین بوده است؛ نه تنها در کار ویراستاری که در زندگی هم.

حکم به یکدنده بودن را شاید، در مقام نظر، بتوان درباره‌ی هر موضوع دیگر هم که بر سر آن شخص ویراستار با یک یا چند داور متخصص اتفاق نظر دارد، صادر نمود. مثلاً در این باره که فلان کتاب جغرافیا به نقشه‌هایی بیشتر یا به فصلی پرمایه‌تر در بساب آلمان نیاز دارد. اما من این نظر را عموماً تأیید نمی‌کنم. کتاب به همین شکل هم که هست، چاپ و انتشارش همان خرج را خواهد داشت و - اگر نوعاً تک نگاشته‌ای (monographs) تخصصی باشد - به ظن نزدیک به یقین، به همراه نقشه‌های بیشتر یا فصلی پرمایه‌تر در باب آلمان هم به همان تعداد فروش خواهد رفت که بدون آنها. ویراستاری که با نظرات اصلاحی داور متخصص در این گونه موارد موافق است، می‌باید دلایل امر را با نویسنده کتاب در میان بگذارد؛ اما چنانچه نویسنده از انجام آنها سر باز زند، به نظر من، باید جانب او را محترم دارد. در مقابل، کتابی که به اعتبار محتوایش بیش از اندازه طولانی است، از همه جهات نامطلوب است؛ هزینه‌اش بالا می‌رود؛ فروشش پایین می‌افتد؛ معرفی‌کنندگان را می‌رماند و منتقدان را به ریشخند و می‌دارد. چنین کتابی را چه کسی خواهد خواست؟ در این مورد بخصوص، همان طور که گفتم، باید عطای نویسنده لجوج را به لقایش بخشید.

جا دارد اشاره‌ای هم به گزینش عنوان بکنیم. مؤسسات نشر دانشگاهی، از جمله مؤسسه‌ای که من عضو آنم، حق اظهار نظر نهایی درباره‌ی عنوان کتاب را در بسیاری از قراردادها به ناشر وا می‌گذارند. عنوان کتاب، به دلایل بسیار آشکار، موضوعی نیست که ناشر بخواهد دست نویسنده را در انتخاب آن باز بگذارد؛ و خوشبختانه بخش بسیار بزرگی از اختلاف نظرها در این باره، با کمی ترغیب و سازش، به خوشی از میان برداشته می‌شود. اما در اینجا هم گهگاه با نویسندگانی سروکار پیدا می‌توان کرد که گرایش بیمارگونه به یافتن عنوانهای گنگ و عوضی برای کتابهای خود دارند؛ عنوانهایی از آن قماش که با هیچ معیار معقولی جور در نمی‌آیند و خود به هیچ دردی نمی‌خورند جز آن که هر امکانی را که برای تبلیغ و بازاریابی مؤثر در اختیار ناشر هست به طرز مؤثری از میان ببرند. به منظور پیشگیری از این گونه بلایا است که مؤسسات نشر دانشگاهی قراردادها را به صورتی که گفتیم تنظیم می‌کنند. توصیه من در این باره نیز همان است که تا می‌توانید سازش کنید؛ اما اگر همه راهها را برای رسیدن به سازشی معقولانه بسته یافتید، در آن صورت به قرارداد استناد کنید و برای کتاب عنوانی را برگزینید که با شنیدن آن، خون در رگهای هیچ مدیرفروش صدیقی یخ نزند.

### ۳ - ویرایش زبان

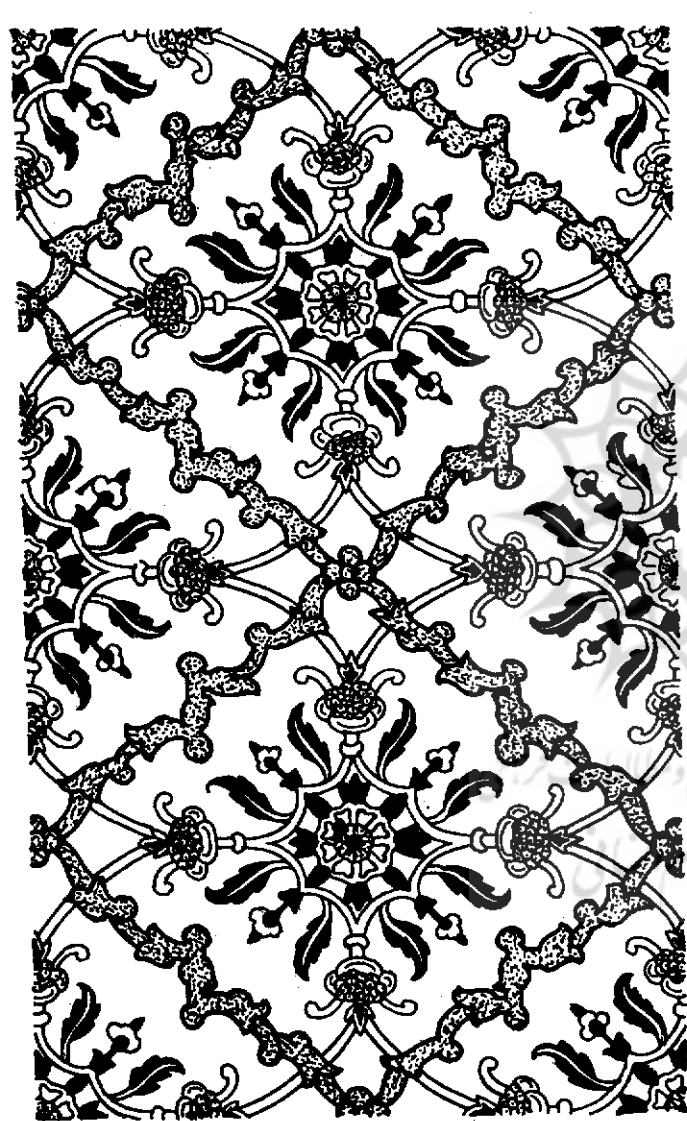
سوم، مرحله ویرایش زبان است - یعنی ویرایش به منظور رسیدن به روشنایی و روانی بیان. و این با مسائل ابتدایی دستور و نحو و انسجام سخن و مانند اینها ربطی ندارد؛ مسائل اخیر را من در مرحله چهارم، یعنی نسخه‌خوانی، جای می‌دهم. ویرایش زبان نوعاً کاری است که من بهتر از کارهای دیگر انجام می‌دهم و با آن انس و الفتی دیگر دارم، شاید بدان دلیل که این کار با پویایی مختص نویسندگی و خوانندگی نزدیکترین پیوند را دارد. تأثیر هر کتابی، به ویژه در زمینه‌های علوم انسانی و اجتماعی، گذشته از حوزه‌های روزنامه‌نگاری و داستان‌نویسی، تا حد بسیار زیادی در

گرو روشنایی و وقار شیوه نگارش آن است. و ویرایش زبان با همین حوزه اصلی از کار نویسندگان سروکار دارد.

و جالب اینجا است که درست در همین مرحله از کار ویراستاری است که، با همه اهمیتش از دید ناشر، هیچ جایی برای ویراستار یکدنده باز نیست. مهم نیست که ویراستار زبان کارگشته است یا خام، خردمند است یا خل؛ نیز مهم نیست که مؤلف پذیرا است یا تنگ حوصله؛ نسبت به زبان گوش حساس دارد یا کر؛ مهم این است که در این مرحله ویراستار فقط می‌تواند پیشنهاد بکند؛ ولی مؤلف هم می‌تواند نپذیرد. کتاب، کتاب مؤلف است، ناگزیر اگر به زبان خود او هم نباشد، باری به زبانی باید باشد که دلخواه او است. در اینجا روند کار منحصرأروند گفتگو و اظهار نظر می‌تواند باشد و بس. تنها از رهگذر همین روند است که ویراستار خوب می‌تواند پیشنهادهای اصلاحی را بیشتر به مؤلف بقبولاند؛ یا توجه مؤلف را به طرز جدی‌تری به اهمیت پرسشهای معطوف دارد. ولی حتی اگر صاحب اثری ناآگاه با لجبازی تمام اولین و آخرین پیشنهادهای هر ویراستار مستعد و کاردانی را مطرود بشمارد و اولین و آخرین پرسشهای راهگشای او را ناشنوده بینگارد، هیچ کاری از دست ویراستار کارگشته بر نمی‌تواند آمد جز آن که سلیقه او را بپذیرد.

#### ۴ - نسخه خوانی

و بالأخره مرحله چهارم نسخه خوانی است که خود جنبه‌های مختلف دارد، از جمله تحمیل رسم الخط و شیوه نگارش ناشر - چنانچه چنین چیزی وجود داشته باشد - از میان بردن لغزشهای قلمی، یکدست کردن املا، دستور، نحو، نقطه گذاری و جنبه‌های دیگر از همین شمار. در اینجا به جهان جالبی گام می‌نهم که در آن سازش ناپذیری - یا اگر خوش دارید، همان یکدندگی - نه تنها رواج عام دارد، بلکه تا حدی مورد توقع هم هست. این جهان عرصه نسخه خوان است که - گوش شیطان کرا! - نیک می‌داند در قاموس رسم الخط ناشر، فرضاً، فقط «2d» به عنوان کوتاه شده «second» می‌گنجد و نه «2nd»؛ نیز از حقایق ابهام انگیز بسیار دیگر به طور عموم باخبر است، از این شمار که، فی‌المثل، هیچ مصدر بسیطی را هرگز نباید به ضرورت تمام شدن سطر دو نیمه کرد و نیمی از آن را در آغاز سطر بعدی نوشت (چنانکه مثلاً در



فقط یک مشکل هست، و آن این که چنین مؤلفی اصلاً وجود خارجی ندارد؛ لاقلاً در میان مؤلفانی وجود خارجی ندارد که عقلشان آن قدر به سامان هست که قادرند کتابی بنویسند که تا مرحله نسخه خوانی برسد؛ آنهم در مؤسسه نشری که پایگاه دانشگاهی دارد. بیگمان، هستند مؤلفانی که درست از همین قماشند؛ اما مشغله آنان، خوشبختانه، دیگر است.

با این تفصیل، علی‌رغم تمایل طبیعی و شناخته‌ای که ما ویراستاران به محق بودن داریم، نیز علی‌رغم گرایش کذایی ما به آتش مزاجی و نخوت، باز هم در واپسین گام کتابهای بسیار کمی باز می‌ماند که ویراستاران وظیفه‌شناس دانشگاهی بتوانند بر سر آنها به طور نسبی یکدندگی کنند؛ هر چند هیچ کتابی هم برجای نمی‌ماند که ویراستاران بتوانند آن را درست و بی‌هیچ تغییری بپذیرند.

البته، ویراستاران از این نظر تنها نیستند. گرایش به سازش و پرهیز از یکدندگی در بسیاری از تلاشهای والای زندگی نقش بسیار اساسی و مؤثر می‌تواند داشته باشد؛ از جمله در زندگی زناشویی، یا در روابط بین‌المللی. ویرایشگر به راستی یکدنده، گیرم که چنین کسی اصلاً وجود داشته باشد، به حق شایسته شغلی که دارد نیست. با همه این احوال، چه لذتی می‌داشت اگر آدم راستی راستی می‌توانست همه حرفهایش را با یکدندگی به کرسی بنشانند!

این نوشته از روی سخنرانی نویسنده در نشست سالانه «انجمن ناشران دانشگاهی» که در ژوئن ۱۹۸۱ در سان‌فرانسیسکو برگزار گردید، تهیه شده است. متن آن سخنرانی تا همین اواخر کم شده بود.

خدا را کجا می‌توان دید

از شیخ [ابوالحسن خرقانی] پرسیدند که: تو خدای را کجا دیدی؟ گفت: آنجا که خویشتن ندیدم.

فریدالدین عطار - تذکرة الاولیاء

فارسی مصدر «خواندن» را نباید تجزیه کرد و «خوا» را در انتهای یک سطر و «ندن» را در ابتدای سطر بعد آورد - م.). این جهان جولانگاه نمونه خوان است که با تمام وجودش حاضر است بکشد و کشته شود تا ثابت کند که در مثل، «England» را باید در آخر سطر به شکل «Eng-» شکست و نه به شکل «En-». در همین جهان پرماجرا است که سرانجام با جبهه ویراستاران یکدنده مواجه خواهیم شد؛ ویراستاران یکدنده‌ای که (به قول خودشان) فقط «سر ویراستاری» به همان اندازه یکدنده کم دارند تا آنان را، پرچم راستی به دست، به جنگ کج‌آیینیها روانه کند.

درباره این پدیده چه می‌توان گفت؟ به گمان من، سر ویراستاران خواهند گفت خودتان را با مسائل مهمتر درگیر کنید؛ پر بیجا هم نمی‌گویند. بعضی هم احتمالاً خواهند افزود که شکستن مصدر، دست کم در مواردی معین، نزد بسیاری از صاحب نظران امروزی مجاز شناخته شده است؛ و این که صاحب نظرانی هم هستند که قدرت و نفوذی کمابیش همسنگ دیگران دارند و در عین حال، برخی از آنان ترجیح می‌دهند «England» را پس از «En-» بشکنند و برخی دیگر پس از «Eng-». می‌بینیم که حتی رسم الخط ناشر نیز رنگ عقیده و سلیقه شخصی به خود می‌گیرد، و این لاقلاً در مورد رسم الخط مؤسسه‌ای که من در آن کار می‌کنم صادق است؛ جایی که من چهارچشمی پاییده‌ام تا هیچ دستورالعمل مکتوبی در این باره از زمین سبز نشود.

می‌توانید پیرسید: خوب، پس با مؤلفی که بجای «آنان هستند» با اصرار تمام می‌نویسد «آنان هست»، یا «جرج» را «ژرج» می‌نویسد، و یا در متنی به کوتاهی سرود «مارسی» مصدرها را در آخر سطر می‌شکند. چگونه باید تا کرد؟ بعد از آنهمه «یواش بیا، یواش برو»ها، که کردم، در اینجا با قاطعیت می‌گویم در چنین مواردی ویراستار باید یکدندگی کند - آنهم نه به آداب ملایمی که در آغاز این سخن گفتم؛ بلکه با سرسختی تمام یکدندگی کند. در اینجا ویراستار حتی مجاز است هر تغییری را که لازم می‌داند در اثر پدید آورد بی‌آن که هرگز با مؤلف مشورت کند. مجاز است کتاب را به هر سبکی که خود می‌خواهد چاپ کند و صحافی کند و خیالش هم تخت باشد که همه دستکاریهای او هم در چارچوب قرارداد مجاز خواهد بود و هم نزد جامعه مستحسن. اما در این باره